

متساوی الطرفین بودن ماهیت نسبت به وجود و عدم (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل (۱۶).

صحبت در این فصل راجع به احتفاف هر موجود

یا به عبارت دیگر هر ممکنی به دو ضرورت است؛

ضرورت سابق و به دو ضرورت، ضرورت لاحق

است. در بحث امکان و اتصاف ماهیت به امکان

عرض شد که وقتی ما بخواهیم خود ماهیت را **مِنْ**

حِثْ هِی هِی در نظر بگیریم این ماهیت به لحاظ

ترتیب وجود و عروض وجود بر او مساوی الطرفین

نسبت به وجود و عدم است و این تساوی را در همه

حالات حفظ می کند. همین شعر معروف:

سیهروئی ز ممکن در دو عالم *** جدا هرگز نشد و الله أعلم^۱

متساوی الطرفین بودن ماهیت نسبت به وجود و عدم

یعنی خود ماهیت که عبارت از تعینات وجودی

اشیاء است **مِنْ حِثْ هِی هِی** متساوی الطرفین است

نسبت به وجود و نسبت به عدم. اقتضاء هیچ کدام از

۱. گلشن راز، بخش ۷: جواب.

دو طرف را ندارد. اگر علت موجدی باشد، وجود بر او حمل می‌شود و اگر علت موجد نباشد عدم بر او حمل می‌شود و در وقت اتصاف به وجود هم باز این ماهیت متساوی الطرفین است چون وجود در اینجا وجود دارد و این ماهیت حدود آن وجود است و حدود آن وجود آن حالت تساوی را باز برای خودش حفظ می‌کند.

حالا این ماهیت که امکان بر او حمل می‌شود و امکان نه‌اینکه ذاتی اوست ذاتی باب ایساغوجی بلکه ذاتی باب برهان. چون در ذاتی باب ایساغوجی آن لوازم ذاتی یک شیء بر آن شیء حمل می‌شود درحالی که گفتیم: امکان ذاتی ماهیت نیست حتی ماهیت از وصف امکان هم بری است. بر ماهیت خود ذاتیات هر شیئی مترتب می‌شود؛ نوعیات، فصل، جنس، عرض خاص و عام.

بناءً علی هذا آن شیء موجود قبل از وجودش برای وجود نیاز دارد به اینکه سلسله علّتش تام باشد، وقتی که علت تام بود وجوب بالغیر به این وجود خارجی و به این ماهیت خارجی افاضه می‌شود. چرا؟ چون این علت برای وجود این

ماهیت تمام است وقتی که علت تمام شد یعنی در
علتش وجوب پیدا کرد آن موقع خواهی نخواهی
علی‌ایّ حال آن ماهیت هم موجود خواهد شد و
وقتی که آن علت تام شد عدم برای او ممتنع خواهد
شد. پس همان‌طوری که وجود برای این ماهیت
ضرورت دارد به لحاظ علت، عدم برای این ماهیت
ممتنع است به لحاظ علت! این وجوب و این امتناع
سابق بر وجود ماهیت هستند. چرا؟ چون علت سابق
بر وجود معلول است به واسطه وجوب علت معلول
هم موجود خواهد شد.

مراحل وجود یک شیء در سلسله طولیه

پس در سلسله طولیه وقتی که ما بخواهیم نگاه
بکنیم و از ناحیه ماهیت بخواهیم جلو بیایم می‌شود
ماهیت، امکان، احتیاج، علت، وجوب و وجود. این
وجوب می‌شود مقدم بر وجود که آن وجود ماهیت
باشد. حالا این ماهیت موجود شد وقتی که ماهیت
موجود شد یک وجوب به شرط محمول - چه
وجوب بسیط یا وجوب مرکب - بر این ماهیت حمل
می‌شود یا مثل **زید موجود** که محمول نفس وجود
است و در اینجا از این قضیه به کان تامه تعبیر

می‌شود و در جواب هلیّت بسیطه این مسئله اطلاق می‌شود یا اینکه مثل **زید قائم**^{۲۶} که این وجوب مرکب است و وجوبش وجوب رابطی است یعنی ربط بین صفتی از صفات زید را با خود زید این وجوب برقرار می‌کند. بنا بر هردوی این مثال‌ها این وجوبی که الآن در اینجا هست **زید موجود**^{۲۷}، از این وجود وجوب انتزاع می‌شود و وجوب در اینجا به معنای طرد عدم است. چون این وجود تحقق پیدا کرده است بنابراین برای تحقق خودش تمام روزنه‌های عدم را مسدود کرده لهذا این وجود توانسته الآن در خارج وجود پیدا کند. اگر عدم، با تحقق وجود فرض بشود این در واقع جمع بین متناقضین خواهد شد.

معنای ضرورت ذاتی و ازلی و وصفی

بناءً علی‌هذا وجودی که الآن بر این موضوع حمل می‌شود، این وجود در ظرف وجود خودش، این هویت خارجی در ظرف وجود خودش که هست آیا باز برای ماهیت ممکن است یا ضرورت دارد؟ این دیگر الآن ضرورت دارد و این ضرورت دیگر می‌شود: ضرورت ذاتی؛ این ضرورت دیگر

ضرورت ذاتی است حالا چه این ضرورت ذاتی -
 این ضرورتی که برای خود وجود می‌آید در ظرف
 وجود؛ در ظرفی که هست - ضرورتی باشد که
 حملش بر موضوعش متوقف بر وجود موضوع
 نباشد مثل ضرورت ازلی که حمل وجود واجب بر
 واجب متوقف بر وجود موضوع نیست بلکه واجب
 واجبٌ فی اَیِّ حال اَزْلاً و اَبداً هو واجبٌ یا اینکه
 حمل این وجود بر این موضوع به شرط وجود
 اوست مانند ضرورت ذاتی. زیدٌ موجودٌ و واجبٌ
 بما هو موجودٌ که حمل این وجودٌ و موجودٌ بر زید
 به شرط وجود موضوع است نه مطلقاً. یا اینکه
 ضرورت ضرورت وصفی باشد حالا آن وصف چه
 وصفی داخلی باشد یا وصف خارجی باشد فرق
 نمی‌کند. آن وصف وصفی باشد که لا ینفک از
 موضوع باشد یا اینکه وصف خارجی باشد مثل زیدٌ
 متحرکٌ الأصابع مادامَ کاتباً که این کتابت یک
 وصف داخل در او نیست بلکه یک امر خارجی است
 یا اینکه بگوییم: کتابت داخل در ذات اوست و
 منبعث از اوست؛ اعراض زائده مورد نظر هستند

اوصافی که بر آن موضوع بار می‌شوند موضوع از خارج متصف به آن اوصاف می‌شوند و بعضی از اوقات هم آن وصف از آن موضوع زائل می‌شود یا اینکه آن وجود وجود امکانی باشد.

علی‌کلّ حال در عین اینکه این امکان الآن بر این ماهیت صادق است ولی به لحاظ وجودش بر این ماهیت وجوب صدق می‌کند. بنا بر اینکه این ماهیت به شرط وجود لحاظ بشود در اینجا این وجوب بر این ماهیت به لحاظ وصف به حال متعلق است یعنی وقتی که می‌گوییم که **ماهیهٌ موجودةٌ و ماهیهٌ واجبةٌ** این وجوب را به لحاظ وجودی که قید برای ماهیت است در اینجا بر ماهیت حمل کردیم اما خود ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ لَيْسَتْ إِلَّا هِيَ**؛ تساوی الطرفین نسبت به وجود و به عدم است. و اگر ما آن وجوب را به خود آن وجود خارجی نسبت بدهیم دیگر در این موقع آن وجوب ذاتی آن وجود خارجی خواهد شد، بنا بر مبنای مرحوم صدر المتألهین که آن وجود خارج همان محطّ برای اتصاف به وجوب و اتصاف به وجود است و ماهیت **أَمْرٌ عَدَمِيٌّ وَ تَعْيِينٌ** این قابل برای اتصاف به وجوب نیست **إِلَّا بِالْعَنَايَةِ وَ الْمَجَازِ**.

در هر کدام از این دو تا فرق می کند اگر در اول یعنی آن وجوب اول و امتناع اول - یعنی امتناع نسبت به عدم - بنا بر هردو تقدیر این وجوب، وجوب لاحق است و وجوبی که استناد به او پیدا می کند بالغیر است یعنی چه اینکه بگوییم که ماهیت موجود است یا اینکه بگوییم که وجود برای خودش ثابت است یعنی موجودیت برای نفس وجود ثابت است، در هردو صورت وجوب بالغیر در اینجا باعث موجودیت این ماهیت یا اینکه باعث موجودیت آن وجود و هویت خارجی شده است اما اگر بعد از اتصاف این ماهیت به وجود، آن وجوبی را که ما از او انتزاع می کنیم یا امتناع عدمی را که ما انتزاع می کنیم این به ماهیت نسبت داده بشود از باب اینکه ماهیت لا بشرط است و متساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم است پس اتصافش اتصاف وصف به حال متعلق موصوف است یعنی به لحاظ وجود خارجی ما این کلاه وجوب را بر سر ماهیت گذاشتیم، خود ماهیت تساوی الطرفین را برمی دارد **لا ازیّد؛** نه قابل برای اتصاف به وجوب است و نه

قابل برای اتصاف به امتناع است.

تفاوت ذاتی باب برهان و ذاتی باب ایساغوجی

و اگر ما به لحاظ وجود ماهیت که **قید^{۲۸}**، این قیدی که ماهیت مقید به اوست به آن لحاظ ما وجوب را بر او حمل کنیم در اینجا دیگر وجوب ذاتی او می شود متنها نه ذاتی باب ایساغوجی چون وجوب در اینجا اتصاف به وجود است و ذاتی باب ایساغوجی ذاتیات شیء است و وجود در اینجا جنس برای اشیاء نیست نوع برای اشیاء نیست بلکه محقق ماهیات است و محقق فصول و انواع است، در اینجا این ذاتی ذاتی باب برهان می شود نه ذاتی باب ایساغوجی! ذاتی باب برهان عبارت از نفسیت خود شیء و آن هویت خارجی خود شیء است هر چیزی که لا ینفک از آن شیء باشد آن ذاتی باب برهان است و لازم نیست که حتماً جنس باشد و نوع باشد و فصل باشد و یا مثلاً عرض خاص و عام باشد. این وجوبی که الآن بر این وجود حمل است این ذاتی این وجود است و دیگر وصف به حال متعلق موصوف نیست یعنی خود این وجود طرد عدم از خودش می کند چون فرض عدم با لحاظ وجوب

عبارۀ اُخرای جمع بین متناقضین است و **هو محالٌ**.

پس تا مادامی که این وجود موجود است **سواءٌ**

كان هو غنیٌ بالذات مثل باری تعالی یا غیر غنی

بالذات باشد وجود ممکن باشد ولی چون این وجود

الآن محقق است در ظرف تحقق طارد عدم از

خودش هست.

منظور از طرد عدم از وجود

طرد عدم به معنای امتناع تحقق عدم با ظرف

تحقق بر او و **هو مساوقٌ للوجوبِ و للضرورةٍ** پس

در اینجا این وجوب ضرورت پیدا می کند برای این

وجودی که در خارج هست. این به عبارت دیگر

وجوب و ضرورت لاحق در اینجا به حساب می آید.

فصل (۱۶).

في أنَّ كلَّ ممكنٍ محفوفٌ بالوجوبين و بالامتناعين.
إنَّ ما مضى في الفصل السابق هو ثبوتُ الوجود السابق للممكن الناشئ من قبْلِ
المرجح التامِّ لأحدِ طرفي الوجود و العدم قبْلَ تحققه و بإزائه الامتناع السابق اللازم
مِن اقتضاءِ العلةِ ذلكَ الطرف بعينه.^۱

[بحث در اینکه هر ممکنی محفوف به دو وجود

و دو امتناع است.]

آنچه که در فصل گذشته مطرح شد این بود که

الشيء ما لم يَجِب لم يوجِد این بحث در بحث سابق

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۲۴.

گذشت. ثبوت وجوب سابق است برای ممکن به لحاظ سلسله علیت در عالم ذهن. این وجوب سابق از قِبَل مرجح تام و علت تام نشئت می گیرد به یکی از دو طرف وجود و عدم قبل از تحقق، حالا یا آن مرجح، مرجح وجود باشد یا مرجح عدم باشد فرق نمی کند و در ازاء این وجوب سابق که لازم است از اقتضاء علت امتناع، این طرف را بعینه؛ یعنی علت معدمه موجب عدم معلول بشود.

ثُمَّ بَعْدَ تَحَقُّقِ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ يَلْحَقُ وَجُوبٌ آخَرٌ فِي زَمَانٍ اتِّصَافِ الْمَاهِيَةِ بِأَحَدِ الْوَصْفَيْنِ مِنْ جِهَةِ الْإِتِّصَافِ بِهِ عَلَى الْإِعْتِبَارِ التَّحْيِثِيِّ.

بعد از اینکه وجود و عدم محقق شد ملحق می شود وجوب دیگری در زمان اتصاف ماهیت به یکی از دو وصف از جهت اتصاف به آن وجوب بنا بر آن اعتبار تحيی بر آن اعتباری که **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مَوْجُودٌ**، روی این جهت این وجوب وجوب لاحق است.

فَإِنَّ كُلَّ صِفَةٍ يَجِبُ وَجُودُهَا لِلْمَوْصُوفِ حِينَ الْإِتِّصَافِ بِهَا مِنْ حَيْثُ الْإِتِّصَافِ بِهَا وَ هَذَا هُوَ الْوُجُوبُ الْآخِرُ الْمُسَمَّى بِالضَّرُورَةِ بِحَسَبِ الْمَحْمُولِ وَ بَازِائِهِ الْإِمْتِنَاعُ الْآخِرُ بِالْقِيَاسِ إِلَى مَا هُوَ نَقِیْضُ الْمَحْمُولِ.

هر صفتی وجودش برای موصوف وجوب دارد در وقتی که موصوف متصف به این صفت است از حیثی که متصف به این صفت است یعنی چون متصف به این صفت است پس صفت برای او وجوب دارد ممکن است یک موصوفی در عین اینکه

متصف به یک صفت باشد عدم صفت بر او جایز باشد؟ این دیگر ممکن نیست. پس این وجوب بعد از این تحیت این موصوف به این صفت حمل می‌شود که عبارتۀ اُخرای وجوب لاحق است. این وجوب لاحق است که به شرط محمول است و در ازاء این وجوب لاحق، امتناع لاحق است؛ یعنی وقتی که وجود برای زید واجب شد عدم برای زید ممتنع می‌شود. درقبال این وجود، عدم در اینجا ممتنع می‌شود. امتناع لاحق است به قیاس به آنچه که آن نقیض محمول است که مثلاً در **زید موجود**.

فَكُلُّ مُمَكِّنٍ سِوَاءَ كَانَتْ مَوْجُوداً أَوْ مَعْدُوماً لِنَفْسِهِ أَوْ لِغَيْرِهِ فَإِنَّهُ يَكْتَنِفُهُ الْوُجُوبَانِ وَالْإِمْتِنَاعَانِ بِحَسَبِ مُلَاحَظَةِ الْعَقْلِ وَلَا يُمَكِّنُ الْخُلُوعَ عَنْهُمَا بِحَسَبِ نَفْسِ الْأَمْرِ أَصْلًا لَا بِإِعْتِبَارِ الْوُجُودِ وَلَا بِإِعْتِبَارِ الْعَدَمِ.

هر ممکنی می‌خواهد در خارج موجود باشد یا معدوم باشد لنفسه باشد یا لغيره باشد. دوتا وجوب و دوتا امتناع که چهارتا می‌شود او را مکتنف هستند به حسب ملاحظه عقل! یک وجوب و یک امتناع قبل، و یک وجوب و یک امتناع بعد از وجوب. خلوّ از این دو وجوب و امتناع به حسب نفس الامر ممکن نیست، نه به اعتبار وجود و نه به اعتبار عدم. هیچ کدام از این چهارتا از آن ممکن سلب نمی‌شود.

و إِنْ كَانَتْ مَاهِيَّةُ الْمُمَكِّنِ فِي نَفْسِهَا وَ بِمَا هِيَ بِحَسَبِهِ عَلَى طَبَاعِ الْإِمْكَانِ الصَّرْفِ خَالِيَةً عَنِ الْجَمِيعِ أَمَّا عَدَمُ الْخُلُوعِ عَنِ الْوُجُوبِ السَّابِقِ وَجُوداً وَ عَدَمًا.

اگرچه ماهیت ممکن، خودش در ذات خودش
صرف نظر از وجودی که بر او عارض می شود خود
ممکن را شما در نظر بگیرید متساوی الطرفین است.
خود آن ممکن به حسب خودش بر طباع امکان
صرف است از همه چیز خالی است اما عدم خلوص از
وجوب سابق وجوداً و عدماً یعنی از وجوب سابق
از نظر وجودی و از نظر عدمی خالی است.

و كذلك الامتناع السابق اللازم له فقد مرَّ .

امتناع سابق که لازم برای اوست امتناع از وجود
و امتناع از عدم قبلاً گذشت که اگر علت علت تامه
باشد این وجوب سابق بر او صدق می کند. اگر علت
علت معدمه باشد الآن عدم بر او ضرورت دارد، این
ضرورت عدم و ضرورت وجود به خاطر سلسله
طولیة علیت است؛ یعنی اول ماهیت هست، بعد
امکان هست، احتیاج هست، بعد از احتیاج ایجاب
موجب است بعد ایجاد است بعد وجوب است بعد
وجود است. این سلسله تحقق خارجی ماهیت قبل
از تحقق خارجی ما می بینیم وجوب در اینجا آمد؛
ماهیت واجب می شود پس موجود می شود.
وجوبش از کجا آمد؟! از ناحیه مرجح آمد از ناحیه
علت آمد.

پس چون علت در سلسله طولیه مقدم بر معلول است، وقتی علت تام شد یعنی متصف به علیت شد و علیت بر او واجب شد طبعاً معلول هم واجب خواهد بود طبعاً معلول هم موجود خواهد بود! پس الآن این معلول وجوبش را از علت آورده است و این وجوب بالغیر می شود. پس آن وجوب بالغیر همیشه وجوب سابق است امتناع بالغیر امتناع سابق است درحالی که مرجح مرجح عدم است؛ در آنجایی که مرجح مرجح عدم است علت معدمه نمی گذارد این در خارج وجود پیدا نکند. یا این یا غیر از این.

حالا این وجوب سابق که از ناحیه علت آمده چه علت وجوب چه علت عدم. این وجوب بالغیر برای ماهیت می شود. پس ماهیت **واجب** متنها بالغیر چون قبلاً علت داریم و به واسطه علت آن واجب می شود. این قبلاً گذشت.

و أما الوجوبُ و الامتناعُ اللاحقان فلأنَّ الوجودَ محمولاً كان أو رابطةً ينافي عدمه و العدمُ الوجودَ المقابل له.

آمدیم سراغ اینکه این شیء در خارج موجود شد یا اینکه این در خارج معدوم شد. این وجوب یا امتناعی که در اینجا هست امتناع لاحق است یعنی

شیء در خارج وقتی که موجود می‌شود این
موجودیتش در خارج اقتضاء ضرورت را می‌کند
چون در خارج الآن موجود است اگر اقتضاء
ضرورت را نکند یعنی در ظرف وجود «بشود» عدم
هم بر او حمل بشود این جمع بین نقیضین است و
هو محال. یا اینکه در ظرف عدم وجود بتواند بر او
حمل بشود.

تلمیذ: ببخشید همین وجود سابقی که داشت و برایش علت وجوب شد را بکشیم پایین
بیاوریم، چرا دیگر یک وجود لاحق جدیدی درست کنیم.

استاد: خب آن وجوب سابق برای علت بود و
این وجوب برای خودش است.

تلمیذ: علت این را موجود کرد در واقع ایجابی به او کرد که این موجود شد همان را
تا اینجا بکشیم.

استاد: خب این درست است این با او می‌آید ولی
آن اوّلی بالغیر است این ذاتی است.

تلمیذ: یعنی در آن واحد دو وجوب الآن...

منظور از ضرورت حمل ذاتی بر خود ذات

استاد: الآن محفوف به دو وجوب است؛ از یک
جهت این «**واجب**» چون هنوز علت بالا سرش
هست و از یک نظر اصلاً ما به علت کاری نداریم
اصلاً فرض می‌کنیم که یک شیء اصلاً علت ندارد
بنا بر اینکه ما اصلاً قائل به صانع هم نیستیم آن شیئی
که الآن در خارج هست حمل ذاتیات بر خود ذاتی
آیا واجب است یا بالإمكان است؟ واجب است.

کاری به علت خارجی نداریم. ذاتیات یک شیء حیوان و ناطقیت ...، اصلاً زیدی در خارج موجود نیست حمل ذاتیات یک شیء بر یک ذاتی آیا بالضروره است یا بالإمكان است؟ بالضروره است. اصلاً کاری به وجود خارجی نداریم. چرا؟ به جهت اینکه با فرض یک شیء و مفهوم و ماهیت طبعاً ذاتیات او هم باید در آن فرض گنجانده بشود. نمی شود ما یک مفهومی را در ذهن تصور کنیم و یک ماهیتی را در ذهن تصور کنیم آن وقت اجزا آن ماهیت را از آن ماهیت سلب کنیم، بنابراین دیگر تصویری در اینجا نشده است. نمی شود شما زید را تصور کنید ولی تصور شما از زید تصور یک درخت باشد، آیا می شود؟! نمی شود دیگر چون الآن تبدل ماهیت شده پس با فرض تصور زید قطعاً باید ذاتیات او هم تصور بشود. این ضرورت حمل ذاتی بر خود ذات می شود فرض می کنیم بر اینکه ما اصلاً علت نداریم یک شیء خودبه خود در خارج موجود است ما می گوییم که این وجودی که الآن در خارج هست وجوب برای او ضرورت دارد اصلاً کاری به علتش

نداریم.

تلمیذ: ... لاحقه که ملحق به شیء می شود آنجا که دیگر علت نداریم که آن علت امتناع اولی را ایجاد کرده باشد.

استاد: همان عدمی که الآن در اینجا هست این

عدم الآن بر این ماهیت ضرورت دارد. وجود برای

این امتناع دارد. چرا؟ چون الآن با فرض عدم برای

این ماهیت آیا می شود او را جمع با وجود کرد یا نه؟

نمی شود. اصلاً کاری به علت او هم نداریم. اصلاً

بحث بحث علت نیست. اصلاً علت در خارج دارد

یا ندارد ما به خودش اصلاً کار داریم گرچه این بدون

علت نمی شود اما این یک مطلب دیگر است.

تلمیذ: این امتناع لاحقش مگر مربوط به نقیض المحمول نیست یعنی در واقع قضیه به شرط محمول نقیضش را که حساب بکنیم به اعتبار آن نقیضش ممتنع می شود. خب حیثیت ها فرق می کند، چه اشکالی دارد امکان بالغیر لاحق با آن وجوب باهم جمع بشوند؟!

استاد: به خاطر خودش ما کار داریم ما به خاطر

بالغیر کار نداریم. الآن ما نظر را روی آن شیء خارج

یا روی وجودش مرتکز کردیم یا روی عدمش

مرتکز کردیم فرق نمی کند اصلاً ما به علت اینکه چه

علتی این را موجود کرده کار نداریم. الآن یک آقای

حاج ... درست شد. حالا علتش حسن آقا بوده من

به او کار ندارم! حسین آقا بوده باز به او من کاری

ندارم! من فعلاً به این ذات واجب التعظیم و الاکرام

علیه افضل صلوات کار دارم و به علت موجد و به

علت قابلهٔ او اصلاً کار نداریم. ایشان را وقتی که ما
الآن این وسط بگذاریم یک اوصافی را از ایشان
انتزاع می‌کنیم یکی از آن اوصافی که انتزاع می‌کنیم
ذاتی این است که «**هذا موجودٌ**» پس وجود را آمَدیم
از این تقرر انتزاع کردیم وقتی وجود را انتزاع کردیم
وجوب را بر آن بار می‌کنیم چون در هر جا که وجود
هست در آنجا وجوب هست.

عدم اختصاص تساوی وجوب و وجود به باری تعالی

این بحث قبلاً گذشت حالا بعداً هم خواهد آمد.
تساوی وجوب و وجود اختصاص به باری تعالی
ندارد بلکه در هر تعینی که در آن تعین وجود هست
در همان تعین وجوب هم ذاتی اوست والا جمع بین
نقیضین می‌شود کرد. حالا این علت این را موجود
کرده است خب کرده باشد ما اصلاً به این کار
نداریم. این اصلاً موجود هست یا نه؟ این وجوب
الآن برای این ضرورت دارد. این شیئی که در خارج
الآن محقق است این آیا معدوم هست یا نه؟ الآن این
عدم برای این ضرورت دارد. طرف مقابلش امتناع
دارد. وجود الآن برای این امتناع دارد. این را ما
می‌خواهیم بگوییم.

و أما الوجوب و الامتناع اللاحقان فلأنَّ الوجودَ محمولاً كان أو رابطةً ينافي عدمه و
العدمُ الوجودَ المقابلَ له.

وجود محمولی باشد یا وجود رابطی باشد.

وجود محمولی در هلیت بسیطه هست و وجود

رابطی در هلیت مرکبه هست؛ در ^{۲۸}زید ^{۲۸}موجود یا ^{۲۸}زید

^{۲۸}قائم. این منافات با عدمش دارد؛ وجود با عدم

خودش منافات دارد! عدم عبارت از وجودی است

که مقابل برای اوست. یعنی وجود منافات با عدم

دارد و عدم هم می شود وجودی که مقابل با اوست

یعنی صحبت در آن هم می آید؛ اگر یک شیئی معدوم

باشد، وجودِ مقابل با آن عدم برای او منافات دارد.

فإمكانُ العدم في زمانِ الوجودِ و معه يُساقُ جوازُ الاقترانِ بينَ النقيضينِ.

این را از خودمان داریم می گوئیم که امکان وجود

در ظرف عدم مساوی جواز اقتران بین نقیضین

است. امکان عدم در زمان وجود و با وجود، مساوی

جواز اقتران بین دو نقیضین است.

فيلزمُ استحالةُ ذلك الإمكانِ و استحالةُ يقتضى استحالةُ العدمِ المساوقةَ لِوجوبِ مقابلةِ
الذي هو الوجودُ.

وقتی که عدم جواز اقتران بین نقیضین ثابت شد

امکان عدم هم منتفی خواهد شد و استحالة امکان

عدم استحالة عدم را اقتضاء می کند؛ عدم محال باشد.

استحالة عدم مساوی با وجوب مقابله هست که

وجود باشد.

و كذلك حكمُ إمكانِ وجودِ الشيءِ حينَ عدمِهِ فَقَدْ ثَبَتَ ما ادَّعينا.

حکم امکان وجود یک شیء در حین عدم او هم همین‌طور است. وقتی که شما دیدید یک ماهیتی ماهیت معدومه است، این ماهیت معدومه در ظرف عدم این عدم الآن برای او ضرورت دارد. چون اگر عدم برای او ضرورت نداشت وجود برای او امکان داشت. امکان وجود در ظرف عدم محال است و این موجب جمع عدم با این وجود می‌شود. امکان وجود در ظرف عدم موجب اقتران بین نقیضین است و چون اقتران بین نقیضین محال است پس جمع عدم با وجود محال می‌شود پس امکان وجود با عدم محال می‌شود. امکان وجود که منتفی شد طرف مقابلش که عدم هست برای آن ماهیت ضرورت پیدا می‌کند. این چیزی است که قبلاً گذشت.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد